

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سخنرانی مارتین ژاک- مهرماه [میزان] ۱۳۹۹ (اکتوبر ۲۰۲۰) ii
برگردان از: امیر هوشنگ اطمینی
۰۴ می ۲۰۲۱

چرا به شناخت کامل چین نیازمندیم i



نمای کلی چین

مایلم با آنچه آن را نمای کلی چین می نامم آغاز کنم. البته همه می دانیم که این کشور جمعیت بسیار بزرگی دارد- تقریباً یک پنجم جمعیت جهان، ۱۴۰۰ میلیون نفر، کمی بیشتر از هندوستان. دوم، مساحت بسیار وسیعی دارد. در واقع چهارمین کشور جهان از لحاظ وسعت است.

سوم، قدیمی ترین قدرت یا واحد سیاسی موجود در جهان است. بیش از دوهزار سال قدمت دارد. هیچ کشوری در جهان از این لحاظ قابل مقایسه با آن نیست. ولی البته، از لحاظ دیگر چین بسیار بسیار قدیمی تر از این است. تمدن چین دست کم به چهار-پنج هزار سال پیش بازمی گردد. نکته دیگری که در مورد چین خیلی اهمیت دارد اینست که در دست کم چهار، و یا آنچنان که مورد بحث است، پنج دوره تاریخی پیشرفته ترین کشور جهان بوده است و یا شاید یکی از پیشرفته ترین کشورها بوده است زیرا که به گذشته خیلی دور می نگریم. این قدرت سیاسی با سلسله هان (Han dynasty, 220 BC-220 AD) آغاز می شود که دوهزار سال پیش است. چند قرن پس از آن سلسله تانگ (Tang

(dynasty, 618-907)؛ و بعد سلسله سونگ (Song dynasty, 960-1279)؛ و بعد سلسله مینگ (Ming dynasty, 1368-1644)؛ و پنجم بخشی از سلسله چینگ (Qing dynasty, 1636-1912) حال در نظر داشته باشید که هیچ کشور دیگری مانند این در جهان نیست. معمولاً آنچه رخ می دهد اینست که کشورها پدیدار می شوند و سقوط می کنند. البته شما یونان قدیم را در نظر می گیرید، یا امپراتوری روم را [یا سلسله های هخامنشی و ساسانی در ایران را و یا تمدن باستانی مصر و ...]. ممکن است که امپراتوری بریتانیا به فکرتان بیاید. ولی هیچ کدام از اینها دوباره برنخاستند. چین متفاوت است. چین در چهار یا پنج دوره تاریخی، که مورد بحث است، مهم ترین کشور یا منطقه یا دولت-ملت جهان بود و به خاطر داشته باشید که ما اکنون تنها دوره تاریخی پنجم یا ششم در تاریخ چین را شاهدهیم که مهمترین کشور جهان خواهد شد. به این دلیل که، به نظر من، قطعاً شکی در این نیست که چین دیر یا زود جایگزین ایالات متحده، به عنوان مهم ترین و بانفوذترین کشور جهان خواهد شد. بنابراین، این تمدنی است قابل توجه که به نظرم هیچ نمونه مشابه یا موازی واضحی در تاریخ بشر ندارد.

معضل اصلی چیست؟

اما معضلی وجود دارد یا دست کم غرب معضلی دارد از نوع بسیار جدی آن. ما چین را نمی فهمیم! در مغز ما نمی رود! ما سعی داریم چین را با قواعد خودمان بفهمیم: با قواعد غرب. ولی شما نمی توانید چین را با قواعد غرب درک کنید! البته چین با ما اشتراکات و پیوستگی هائی دارد. ولی به طور بنیادی، چین بسیار فرق دارد با غرب. همیشه متفاوت بوده، هنوز هست و همیشه خواهد بود! مشکل، به گمانم، شیوه تفکر غربی است. ببینید، برای دو قرن، در آغاز با اروپائی ها و بعدها با ایالات متحده، غرب مسلط بوده است و در عمل دنیا را کنترل کرده است. پس آنچه ما از مدرنیته می فهمیم، مدرنیته غربی است: فقط یک شکل از مدرنیته وجود دارد و آنهم مدرنیته غربی است. ولی خیلی ساده، این حقیقت ندارد. ما مدرنیته چینی داریم که در حال حاضر به سرعت متکامل می شود؛ برای مثال، مدرنیته جاپانی را داریم؛ و بسیاری دیگر را می بینیم و خواهیم دید. خیلی ساده این حقیقت ندارد که فقط یک نوع از مدرنیته وجود دارد: مدرنیته غربی. همین حالا مدرنیته های متعددی در جهان هست. پس در این زمینه، این ایده که هرکسی مجبور است مثل ما باشد، خطاست. به عبارت دیگر، می باید چین را با قواعد خودش درک کنیم! ما نمی توانیم چین را با قواعد غرب درک کنیم. این مشکل بزرگی است. به هر حال، با این شیوه تفکر است که نمی توانیم چین را هضم کنیم. این است دلیل به خطا گرفتن چین.

خیلی واضح به خاطر می آورم که در اواخر قرن بیستم که چین رشد خود را خیلی سریع آغاز کرد (البته بعد به آن باز خواهیم گشت)، در اثر رهبری اصلاحات توسط دنگ شیائوپینگ (Deng Xiaoping, 1904-1997) از ۱۳۵۷ شمسی (۱۹۷۸)، می گفتند: «در ارقام غلو می کنند»، «آمارها صحیح نیستند»، «هرگز امکان ندارد که این دوام آورد...» ما برخطا بودیم! بسیار اشتباه می کردیم! چین را درک نکردیم. برداشت دیگر این بود که اگر سیستم سیاسی چین مانند ما، یک دموکراسی غربی نشود، دگرگونی شگفت آور چین ادامه نخواهد یافت. پایدار نخواهد بود. اکنون در ۱۳۹۹ (۲۰۲۰)، با گذشت بیش از سی سال از آغاز اصلاحات، سیستم سیاسی چین همانقدر متفاوت است که قبلاً بود. در نظر داشته باشید که فرانسیس فوکویاما (Yoshihiro Francis Fukuyama, 1952-)، نویسنده و نظریه پرداز امریکائی این نظر را مطرح می کند که چین بیش از هر کشور دیگری از تداوم قدرتمند سیستم حکومتی اش برای بیش از دوهزار سال بهره مند بوده است. به عبارت دیگر، در دوران امپراتوری اش و اکنون در دوران حکومت کمونیستی اش، آنچه کاملاً برجسته بوده، خط تداوم سیستم حکومتی اش بوده است نه تفاوت هایش. پس لطفاً انتظار نداشته باشید که چین

مانند غرب باشد؛ زیرا اینگونه نخواهد بود. ما می باید به چین برای آنچه هست احترام بگذاریم. می باید با قواعد خودش آن را بشناسیم. می باید کنجکاو باشیم و نه ممتنع. باید فکری باز داشته باشیم نه بسته! اگر می خواهیم این تمدن شگفت آور را بشناسیم.

چرا چین اینقدر متفاوت است؟

خوب ممکن است بپرسید، چرا چین اینقدر متفاوت است؟ چرا از سنت های غربی اینقدر متمایز است؟ خوب نکات بسیاری را می توان مطرح کرد ولی فقط سه نکته را یادآور می شوم:

یکی این که در درجه نخست چین حتی یک دولت-ملت (Nation State) نیست. در سنت های غربی ما بیش از هر چیز دولت-ملت را در نظر داریم. چین در اواخر قرن نوزدهم، که خیلی ضعیف بود و در روند مستعمره شدن توسط قدرت های اروپائی-غربی بود، روند تبدیل به یک دولت-ملت را آغاز کرد. اما حتی امروزه هم نمی توان وجه مشخصه چین را در وهله نخست دولت-ملت دانست. چین را یک موجودیت سیاسی دوهزارساله و تمدنی پنج-شش هزارساله در نظر بگیرید. خب، خصوصیت نخستین چین از کجا می آید؟ من فکر نمی کنم این خصوصیت در مواجهه ای محدود با دولت-ملت شکل گرفته باشد. زیرا اگر ما صد و یا صد و بیست-سی ساله اخیر را در نظر داریم، چین قدمتی دو هزارساله دارد. نه، ما در مورد میراثی صحبت می کنیم که بیش از همه یک عملکرد است، محصول تمدن چند هزارساله چین است و نه چین به مثابه یک دولت-ملت. و این خیلی با غرب فرق دارد. بنابراین، خصوصیت کلیدی چین در واقع عملکرد تمدن تاریخی چین است. بگذارید نمونه هایی ارائه دهم. بدون شک، یکی از مهم ترین خصوصیات چین ارزش های کنفوسیوسی است. کنفوسیوس (Confucius, 551-479 BCE)، فیلسوفی که دوهزار [و پانصد] سال پیش به همراه چندین شخصیت کلیدی دیگر می زیست. کنفوسیوس از اهمیت خانواده می گفت و از نقش مهم امپراتور همچون مدلی برای پدر خانواده؛ از اهمیت شایسته سالاری، از اهمیت دولت مداری خوب، از اهمیت حکومت قدرتمند، و از اهمیت روابط دولت با آحاد مردم می گفت. اینها خصوصیات بسیار متمایزی هستند که حتی امروز ایده های بسیار متمایز باقی مانده اند. این ایده ها نه تنها در چین نفوذ دارند بلکه در حکومت های کنفوسیوسی، آن طور که ما به آنها اشاره می کنیم، نفوذ دارند: جاپان، تا حدی کوریای جنوبی، ویتنام، تایوان و غیره. در همه این کشورها تفکر کنفوسیوسی نفوذ دارد.

روابط دولت و ملت در چین بسیار متفاوت است. گفتمان و طبیعت خانواده هم خیلی متمایز است. مجموعه ای از «گوان شی» (Guanxi)، یا معادل آن [شبکه اجتماعی] مناسبات [فردی]، بسیار مهم است و روشی که در آن این مناسبات عمل می کنند. بافتی از پیوندها در چین که در فهم جامعه و فرهنگ چینی بسیار مهم است. در این زمینه می توان طبیعت زبان یا زبان های چینی را اضافه کرد که نوشتار مشترکی دارند ولی در واقع گویش های متعددی از این زبان ها وجود دارد. یا غذاهای مطبوع چینی که در سراسر چین بسیار متنوع است. همه این ها محصول تمدن چین است و نه چین به عنوان یک دولت-ملت. این بسیار بسیار متفاوت است نسبت به اروپا و ایالات متحده. منظورم این است که کشورهایی مانند ایالات متحده و استرالیا که محصول استعمار اروپائی بودند و بعدها فقط محصولی از نظام دولت-ملت شدند. جوامع اروپائی به پیش تر باز می گردند اما در مجموع آن ها هم از گذشته خود بسیار دورند. دولت های اروپائی به طور بنیادی با ایجاد دولت-ملت شکل گرفتند. خب شما می بینید که چقدر چین با سنن غربی فرق دارد. می توانم بگویم این بنیادی ترین نکته است که چین محصول یک تمدن است تا محصول شکل گیری دولت-ملت.

دومین نکته درباره حکومت و جامعه است و البته این به تاریخ تمدن چین به طور تنگاتنگی مرتبط است. طبیعت روابط حکومت و مردم نسبت به سنن غربی بسیار بسیار متفاوت است. اکنون مردم در انگلستان گمراه می شوند و فکر می کنند همه اش به مائو و یا کمونیسم یا چیزی مانند این مربوط می شود. فراموشش کنید! این عامل تاریخی اصلی نیست. عامل نخستین، این سنت طولانی است که به بسیار قبل از سنت کنفوسیوسی باز می گردد و از آن بسیار تأثیر گرفت. که این روابط بسیار بسیار نزدیک و عاطفی بین حکومت و مردم بود. در قلب تفکر کنفوسیوسی، حکومت بود و اهمیت مناسباتش با احاد مردم؛ و همانطور که گفتیم امپراتور می باید خود را پدر نمونه خانواده مطرح بکند. به عبارت دیگر، درک خانوادگی از حکومت در شیوه تفکر و عملکرد چینی حضور دارد و اگر دقت کنیم این را همه جا می بینیم. و البته شایسته سالاری که کنفوسیوس بر اهمیت آن تأکید بسیار داشت. در ذهنم هیچ شکی وجود ندارد که، به ویژه با در نظر گرفتن این که کشوری است در حال توسعه، چین پیچیده ترین و شایسته ترین سیستم حکومتی در جهان را دارد. این در شناخت برخی دستاوردهای چین در سال های اخیر اهمیت کلیدی دارد. ضمناً، به طور قابل درکی ما فکر می کنیم که مشروعیت محصول انتخابات است و چون چین چنین راه حل فراگیری را ندارد، اشتباهات رژیم هم فاقد مشروعیت است. این تصویری کاملاً غلط است! اگر به بررسی مؤسسه «پیو» (Pew Research Center) نگاه کنیم، دولت چین بیش از هر دموکراسی غربی از مشروعیت و حمایت مردم برخوردار است. این فوق العاده است. ما می باید با منطق دیگری بیندیشیم وقتی نوبت به چین می رسد؛ و این اهمیت بسیاری در شناخت این کشور دارد.

سومین نکته ای که می خواهم مطرح کنم، کاملاً چین را از غرب، که معیار مقایسه ام است، متمایز می کند. چین هرگز قدرتی توسعه طلب نبوده است. مطمئناً چین رسالتی جهان شمول برای خود قائل است، به عبارت دیگر به خاطر دارا بودن متعالی ترین تمدن، همانطور که قدرت های غربی چنین نقشی برای خود قائلند. ولی تصویری که اروپا برای خود از جهان شمولی دارد این است که می باید همه جهان را متمدن کند. که این دقیقاً همان چیزی است که درامپراتوری های استعماری اتفاق افتاد و این سنت استعمارگری تاحدی تا همین امروز ادامه یافته است: ارزش های اروپائی متعالی هستند و می باید به زور پذیرفته شوند همچنین مؤسسات، سیستم حکومتی و غیره. چینی ها هرگز چنین سنی نداشته اند. روش چینی ها اینست که بله ما پیشرفته ترین، پیشروترین و... تمدن دنیا هستیم ولی ما «هویتی فرهنگی»ⁱⁱⁱ هستیم و نمی خواهیم مرزهای خود را به خارج و به دیگر کشورها گسترش دهیم زیرا این گامی در ترک تمدن و تاریخ چین خواهد بود. بنابراین، هیچ سنت توسعه طلبانه ای در چین وجود ندارد. البته که سیستمی جهان شمول یا این روزها فقط سیستم های منطقه ئی دارند؛ چون سیستم جهان شمولشان به اندازه کافی قدمت ندارد. چین هیچ گاه به تصرف نظامی کشورها اقدام نکرده و به این روش هم توسعه نیافته است. می گویم که چگونه توسعه یافت: بخشی از لحاظ اقتصادی و بخشی بسیار مهم تر از لحاظ فرهنگی توسعه یافت. درواقع اگر می خواهید بدانید چه چیز برای چینی ها اهمیت دارد، یکی اقتصاد است و دیگری فرهنگ. این بسیار بسیار با سنن غربی فرق دارد. در فرهنگ و سنن اروپائی و امریکائی، توسعه طلبی [اشغالگری] نظامی و نفوذ سیاسی بشدت مهم بوده است.

اهمیت شناخت چین

امیدوارم که برای شما، دست کم تاحدی روشن شده باشد که چقدر درک و شناخت چین برای ما، به خصوص در غرب، سؤال برانگیز است چون اینهمه متفاوت است. حال می توانیم این را کاملاً انکار کنیم چون که ما همیشه نقش آقائی و سلطه گری داشته ایم که مطمئناً دیگر اینطور نیست و ما در دوره ای زندگی می کنیم که این به پایان می رسد. و یا

اینگونه فکر کنیم که این سوژه ای است بسیار جالب. به دیگر سخن، این مشکلی است که در گذشته با آن مواجه شدیم و به درک و شناخت پدیده چین نیازمندیم. چنین گرایش فکری است که ما در حال حاضر و در آینده، نسبت به رفتارمان در مناسبات با چین به آن نیازمندیم.

برای مدتی مدید، ما واقعاً به فهم چین نیاز نداشتیم. چون از ابتدای قرن نوزدهم، چین به سمت اضمحلال رفت و آن روند برای باقی قرن و در قرن بیستم ادامه یافت. فکر می کنم که توقف آن روند در میانه قرن بیستم آغاز شد. اساساً چین به دلایل مختلف از انقلاب صنعتی برکنار ماند و بعد، قربانی برتری غرب شد که کمتر از نیمه مستعمره شدن توسط قدرت های اروپائی، جاپان و تا حد کمی ایالات متحده نبود. بنابراین، در آن دوره پیروزی توسعه طلبی غرب، چین در بحران و بلبسوی کامل بود و در فقر بزرگی فرو می رفت. پس چین دیگر به چشم نمی آمد. کسی به آن توجهی نداشت. ولی این وضع شروع به تغییر کرد. فکر کنم که انقلاب ۱۳۲۸ (۱۹۴۹) نقش مهمی ایفاء کرد. گرچه مائو اشتباهات فاحشی مرتکب شد، مگر کشور را متحد و متمرکز ساخت در حالی که پیش از آن چنین نبود؛ همه متجاوزان خارجی را بیرون راند؛ به استعمار پایان داد و غیره. همچنین رشد اقتصادی متعادل پدیدار شد.

نقطه گردش قطعی در تحول اقتصادی چین که اکنون مرکز توجه همه است. چون که انکارش ناممکن است. سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) آغاز شد و اصلاحات اقتصادی توسط دنگ شیائو پینگ مطرح شد. در ۱۹۷۸ اقتصاد چین یک بیستم حجم اقتصاد ایالات متحده بود (۵٪). هشتاد درصد جمعیت چین در روستاها، در فقر مطلق، زندگی می کردند و بعد آنچه رخ داد، می توان بدون اغراق این طور توصیف کرد که معجزه ای بود. برای ۳۵ سال بعد چین به طور متوسط ۱۰٪ رشد کرد. در نتیجه ۸۰۰ میلیون از مردم از فقر رها شدند. این دو سوم کاهش فقر در جهان از ۱۹۷۸ تاکنون محسوب می شود. چه دست آورد شگفت آوری! تا ۱۳۹۳ (۲۰۱۴)، به گفته برنامه مقایسه بین المللی بانک جهانی (International Comparison Programme of World Bank)، چین بر ایالات متحده به مثابه بزرگ ترین اقتصاد جهان پیشی گرفت که براساس معیار محاسبه قدرت خرید تولید ناخالص داخلی (GDP purchasing power) است. البته براساس محاسبه دالری، هنوز چین از ایالت متحده پیشی نگرفته است ولی اکنون این از لحاظ تاریخی بسیار قریب الوقوع است [در سال ۲۰۲۱، کارشناسان متعددی این را برای ۲۰۲۸ یا حتی زودتر پیش بینی کرده اند].

این را می توانم بگویم که نمی توانم کاندید دیگری بیابم که بتواند در برابر چین بدرخشد. چرا که این دوران تحول اقتصادی چین شگفت آورترین در نوع خود بوده است که هیچ نمونه تاریخی دیگری ندارد و البته این روند ادامه دارد گرچه نه به سرعت قبل. اکنون رشد سالانه اقتصادی چین در حدود ۶٪ و بیشتر است اگر سال جاری [۲۰۲۰] را مستثنی کنیم به خاطر کوید-۱۹ و غیره (که به آن خواهم پرداخت). تخمین هایی در مورد آینده وجود دارد گرچه هیچ کس نمی تواند پیشگویی کند. در واقع، تخمین ها در مورد چین تاکنون عموماً درست بوده است. تخمین ها این است که تا ۱۴۰۹ (۲۰۳۰)، براساس محاسبه قدرت خرید تولید ناخالص داخلی کشورهای مختلف، اقتصاد چین یک سوم حجم اقتصاد جهانی محسوب خواهد شد و دو برابر اقتصاد امریکا و بزرگ تر از مجموع اقتصاد امریکا و اروپا خواهد شد. با چنین آینده ای، به شناخت چین نیازمندیم. شاید می توانستیم آن را نادیده بگیریم زمانی که چین قابل رؤیت نبود؛ ولی تحول چین به این معناست که باید به آن توجه کرد، فهمیدش و روابط خوب و سازنده ای با آن داشت در اثر آنچه فورس ماژور چین می ناممش. چین به صحنه جهانی وارد شده است، با مقیاسی عظیم!

آیا فکر می کنید غرب خود را با این شرایط تطبیق می دهد؟ به نظرم دنیای در حال توسعه مطمئناً خود را تطبیق خواهد داد و در روند تطبیق خود است. آیا غرب می تواند خود را تطبیق دهد؟ آیا غرب می تواند از جای دیگر درس بگیرد و فکر نکند که همه پاسخ ها و معیار جهانی خود را داراست؟ این سؤال بزرگی است و به نظرم پاسخ ناروشن است. دوره

ای بود در اوایل قرن که در مورد چین واقعاً کنجکاوی وجود داشت. رشدش فوق العاده بود؛ کاهش فقر در آن بسیار تحسین می شد؛ به مثابه یک فرصت در نظر گرفته می شد. بعد، ناگهان تغییر حالتی دیده شد. به نظرم در زمان ترمپ و نه فقط او، چین تهدیدی قلمداد شد. چین تهدیدی شد علیه امریکا به مثابه اولین قدرت دنیا. بگذار واقعبین باشیم. امریکا قرار نیست که برای همیشه اولین قدرت بماند و اکنون برای مدت زیادی قدرت اول نخواهد ماند. خوب که چپ؟! قدرت ها و کشورها در طول تاریخ همیشه پدیدار می شوند و سقوط می کنند. این در تاریخ عمومیت دارد. خود چین پنج بار برخاسته و افتاده. ایالات متحده برای همیشه چنین نخواهد ماند. تاریخ پر است از چنین پدیده هائی [امپراتوری بریتانیا، امپراتوری های اروپائی (روسیه، عثمانی، فرانسه، پروس، اسپانیا، پرتغال، هالند و...)]، امپراتوری روم، یونان، مغول، هخامنشی و ساسانی...]. برای این دوره و قرن آینده، چین مطمئناً اهمیت فوق العاده ای برای جهان دارد. بسیار مهم تر از ایالات متحده، به گمانم به شیوه متفاوتی، به احتمال بسیار بیش از آنچه پیش از این بوده است. آیا می توانیم خود را با این واقعیت تطبیق دهیم؟ شرایط انجماد و منفی گرایی در روابط گسترش یافته است: «چین تهدیدی است»، «نمی توان به آن اعتماد کرد.» و غیره. وقتی به کسانی مانند این گوش می کنم، متوجه می شوم که آنها ابتدائی ترین چیزها را هم درباره چین نمی دانند. آنها درباره مائو صحبت می کنند؛ درباره انقلاب ۱۳۲۸ (۱۹۴۹) صحبت می کنند؛ درباره حزب کمونیست چین صحبت می کنند؛ «آی ما می دانیم که عضوی از جنگ سرد و اتحاد شوروی بوده»؛ و غیره. اینها هیچ چیز درباره چین نمی دانند. واقعیتی ست که نقطه اشتراک حزب کمونیست چین با حزب کمونیست اتحاد شوروی همان دو کلمه اول است! اکنون می توانم به شما بگویم که این دو سازمان نقاط اشتراک بسیار کمی داشته اند. حزب کمونیست چین چینی چینی است! بدون دانستن تاریخ چین، شما نمی توانید این پدیده را بشناسید. حزب کمونیست چین محصول تاریخ چین است و در آن ریشه دارد. هرگونه ادراک از چین نمی تواند با جنگ سرد آغاز گردد؛ نمی تواند با انقلاب ۱۹۴۹ آغاز شود. این ادراک باید آغاز گردد با شناخت خمیره تاریخ چین، تفاوت تاریخ و فرهنگش، و اهمیت تمدن چین. نباید با مدل سازی با آن برخورد کنیم؛ نباید کلیشه سازی کنیم؛ نباید با شیوه تفکر محدود غربی که همه مجبورند مانند ما باشند، با آن برخورد کنیم. چون این حقیقت ندارد و هرگز نداشته است. یک دوره تاریخی بود که غرب فوق العاده مهم بود ولی پیش از آن نبود و اکنون هم کم و کم تر مهم است. بنابراین می باید چشمانمان را بازکنیم. می باید گوش بدهیم. نباید با مدل سازی و کلیشه سازی برخورد کنیم. نباید برتری جوئی و اغماض خود از تفاوت ها را تقدیس کنیم. به عکس، می باید با ذهن باز، با آغوش باز و با آموختن فرهنگ با اهمیتی همچون چین و تمدنش برخورد کنیم.

پاندمی کوید-۱۹

به نظرم آنچه در نتیجه گیری می گویم، شاید درکل با آنچه تاکنون گفته ام متفاوت باشد. می خواهم درباره این موضوع صحبت کنم چرا که بسیار گویاست. از جهاتی خوب و از جهاتی بد. و آن ویروس کوید-۱۹ است. اکنون، می دانیم و یا تصور می کنیم که می دانیم ولی واقعاً نمی دانیم. اولین فرضیه مان این است که این ویروس ابتداء در چین ظاهر شد یا در چین مهم شد. در ماه جنوری [۲۰۲۰]، چین در تشخیص و فهم آن مشکل داشت. چین در این دوره هدف تیربارانی از آزار و دشنام قرارگرفت که تا فبروری و مارچ ادامه یافت. حتی اکنون هم می توان این دشنام ها و اتهام ها را شنید. تلاش های چین در مقابله با پاندمی با عنوان های «سریت»، «پنهانکاری»، «آمار دروغ» و غیره جلوه داده و توصیف شد. وقتی به آنچه امسال گذشت می نگرم، به نظرم این شرم آور بود. چین به تنهایی با یک ویروس کاملاً تازه و ناشناخته مواجه شده بود و تلاش داشت با آن مقابله کند و مردم در مقیاس وسیع می مردند. اکنون می توان دید که تلاش

چین در توقف شیوع ویروس به طرز شگفت آوری موفق بود. آیا می دانید که فقط کم تر از ۴,۵۵۰ نفر در چین به دلیل

ابتلاء به ویروس فوت کردند؟! [آخرین آمار: مبتلایان ۱۰۲,۹۷۰ نفر (۷ نفر در هر صد هزار)، مرگ ۴,۸۵۱ نفر (۳۳

نفر در هر صد هزار) و تزریق ۱۴۰ میلیون دوز واکسین] به طور اساسی چین در محصور کردن این ویروس در ووهان (Wuhan) در استان هوئی (Hubei) و سیچوان (Sichuan) موفق شد. ویروس به سایر مناطق چین به طور جدی شیوع نیافت. بیهیچینگ تنها هفت فوت شده داشت. شانگهای تنها پنج یا شش فوت شده داشت. به عبارت دیگر خیلی ناچیز. در ماه های اخیر هیچ موردی از ابتلا به ویروس گزارش نشده است. کشور نسبتاً به شرایط عادی باز می گردد. اقتصاد دوباره در حال رشد است. چین تنها کشوری خواهد بود که امسال رشد اقتصادی نشان خواهد داد [براساس گزارش بانک جهانی ۲٪ رشد و تخمین ۹/۷٪ برای ۲۰۲۱]. هر کشور دیگری در جهان به درجات مختلف انقباض اقتصادی خواهد داشت. حالا این را با هر کشور دیگر غربی مقایسه کنید. چه بلشوی و افتضاحی؟! امریکا را ببینید! [آخرین آمار: مبتلایان ۳۰,۴۷۵,۸۷۴ نفر (۹,۲۰۷ نفر در هر صد هزار)، مرگ ۵۵۲,۱۲۵ نفر (۱۶۷ نفر در هر صد هزار) و تزریق ۱۵۴ میلیون دوز واکسین] کشور خودم انگلستان را ببینید! [مبتلایان ۴,۳۶۲,۳۵۵ نفر (۶,۴۲۶ نفر در هر صد هزار)، مرگ ۱۲۶,۸۶۲ نفر (۱۸۷ نفر در هر صد هزار) و تزریق ۳۵ میلیون دوز واکسین] اروپا را ببینید به درجات مختلف! [مبتلایان ۴۶,۲۵۶,۹۸۴ نفر و مرگ ۹۸۶,۳۴۲ نفر] کشورهای شمال اروپا بهتر عمل کردند. المان بد نبود. ولی هیچ یک به خوبی چین نبودند. در حاشیه، اینجا ما فقط درباره چین صحبت نمی کنیم بلکه درمورد کشورهای کنفوسیوسی دیگر هم می گوئیم: جاپان، کوریای جنوبی، تایوان، هنگ کنگ، [سنگاپور، ویتنام،... آنها هم خیلی خوب عمل کردند. خوب باید نتیجه ای بگیریم یا بهتر است سؤالی بپرسیم. چرا؟! چرا چین و این کشورها که هیچ کدام شان هم کمونیستی نیستند چنین خوب عمل کردند؟ چرا همه شان اینهمه خوب عمل کردند و غرب اینهمه بد؟! این سؤال بسیار مهمی است چون حدسم این است که این آخرین پاندمی نخواهد بود و ما در دهه های بعدی هم زجر خواهیم کشید. به نظرم دلایلش دو تاست:

یکی این که دولت چین فوق العاده مؤثر عمل می کند. من منظورم این نیست که مؤثر عمل می کند چونکه اقتدارگراست. این اصطلاح غربی است. من این اصطلاح را استفاده نمی کنم، برای هیچ کدام از این کشورها. این به ریشه های کنفوسیوسی چین و این کشورها مربوط می شود. و این ریشه ها دو معنی دارد. یکم، دولتمداری فوق العاده مؤثر. دولت چین مؤسسه ای بسیار مؤثر است. این تحول اقتصادی شگفت آور به دلیل بازار و بازار نیست. نه!! در قلب تحول چین و ستراتیژی اش دولت چین بوده است. و این نشان می دهد که چگونه با ویروس مقابله کرد. برای زبان تندم مرا ببخشید. به کشور خودم نگاه می کنم که در چنین بلشوی خونینی در مورد ویروس بوده است. نمی داند چه می کند. نمی داند به کدام سو می رود. چینی ها، جاپانی ها و سایر این کشورها طرز برخوردشان از همان ابتداء این بود به پیش! می باید، از اول و برای همیشه از شر این ویروس رها شویم! ما با آن نخواهیم زیست! آن را نابود خواهیم کرد! و سرجمع این کاریست که انجام دادند. جوامع غربی نتوانستند تصمیم بگیرند که چه کنند. تصمیم گرفتند که با ویروس زندگی کنند. نتایج اقتصادی-اجتماعی اش خیلی بد خواهد بود. همین را هم دیده ایم.

دومین دلیل، که همچون دلیل اول (کیفیت دولتمداری) مهم است، نحوه برخورد، رفتار و تفکر مردم این کشورهاست. در غرب ما به گفتمان فردگرایی خود غره ایم. در کشورهای غربی از جمله کشور خودم، در برابر مقررات مقابله با پاندمی مقاومت و مخالفت می شود. «ما به آزادیمان نیازمندیم و نمی خواهیم محدود شود و...». این به هیچ وجه روال معمول در این کشورها موفق نبوده است. مردم می فهمند. آنها اهمیت جامعه را می فهمند. فقط تو نیستی! فقط «من» نیست! تأثیر «من» بر تو مهم است! رفتار «من» روی تو تأثیر می گذارد! رفتار «من» ممکن است آینده تو را به خطر

ببندازد! آنها حق دارند! این میزان فهم و شعور این مردم را از اهمیت جامعه، همبستگی جمعی، رعایت مقررات و ... را می رساند. در حال حاضر، پسر در سئول زندگی می کند. تازه تحصیلش را در دانشگاه استنفورد به پایان رسانده است. او می گوید هر فردی، بدون استثنا، در خارج از خانه ماسک می زند. به گمانم با این سخنانم به پایان می رسد. می دانید چین فوق العاده ترین کشور است. به جای احساس ترس و وحشت از آن، می باید درباره اش بیاموزیم، پرسشگر باشیم، و از آن لذت ببریم. نه به خاطر این که کشوری بسیار مهم است، که هست و خواهد بود، بلکه به این خاطر که کشوری است بسیار شگفت انگیز و میراث فرهنگی غنی دارد که جذاب است، و به منظور درک تاریخ انسان و آینده بشر. ^v متشکرم.

آنچه در [] آمده اضافات مترجم است.

i. این ترجمه ای است از سخنان مارتین ژاک در کنفرانس رهبران صنعت تورسم درباره چین (China Summit- Buzz Expo) که توسط «باز اکسپو» (BUZZ Expo) «و نمایشگاه بین المللی مسافرتی گوانگژو (October 12th – 26th, 2020) برگزار شد. منبع در

Guangzhou International Travel Fair (GITF- برقرار شد. منبع در

یوتوب: <https://youtu.be/LRwnxIjo8w>

ii. مارتین ژاک (Martin Jacques)، کارشناس امور چین و شرق دور، نویسنده، محقق، استاد دانشگاه و روزنامه نگار برجسته، متولد ۱۳۲۴ (۱۹۴۵) در شهر کاونتری انگلستان است. وی در حال حاضر پروفیسور مهمان دانشگاه های سینخوا در بیجینگ (Tsinghua University, Beijing) و فودان در شانگهای (Fudan University, Shanghai) چین است. او همچنین عضو ارشد دیپارتمان سیاست و مطالعات بین المللی در دانشگاه کمبریج (Department of Politics and International Studies, University of Cambridge)، عضو ارشد تحقیقات در مدرسه علوم اقتصادی لندن (London School of Economics) و عضو آکادمی حوزه اقیانوس اطلس در واشنگتن دی سی (Transatlantic Academy, Washington DC) بوده است. وی در گذشته و اکنون، با بسیاری از دانشگاه های اروپا، امریکا و شرق دور همکاری داشته است.

کار روزنامه نگاری اش از ۱۳۵۶ (۱۹۷۷) تا کنون عرصه وسیعی را در برمی گیرد که با ده ها روزنامه و مجله معتبر انگلیس، امریکائی، اروپائی و آسیائی همکاری های دائم و موقت داشته است. وی در نقش سردبیر، معاون سردبیر، ستون نویس ثابت و مقاله نویس، صدها مقاله و کار تحقیقی منتشر کرده است. از جمله مهم ترین و مداوم ترین مشاغلش می توان از کار در روزنامه های گاردین (The Guardian 1998-2020)، آزرور (The Observer 1996-1998)، ایندپندنت (The Independent 1994-1996)، تایمز (The Times 1990-1992) و سندی تایمز (The Sunday Times)، و در مجله های نیو استیتزمن (New Statesman 1998-2020) و مارکسیسم امروز (Marxism Today 1977-1991) یاد کرد.

مارتین ژاک چندین برنامه تلویزیونی برای بی بی سی ساخته است. کانال یوتوب و وبسایتش چندین میلیون بیننده دارد که سخنرانی های وی در مراکز مختلف تحقیقی و دانشگاه ها، و مصاحبه هایش با رسانه های گوناگون را شامل می شود.

(<https://www.youtube.com/c/MartinJacques/featured>)

مهم ترین و پرفروش ترین کتاب وی با عنوان «زمانی که چین دنیا را رهبری می کند: پایان دنیای غرب و تولد نظم نوین جهانی» (When China Rules the World: the End of the Western World and the Birth of a New Global Order) در سال ۱۳۸۸ (۲۰۰۹) منتشر و در سال ۱۳۹۱ (۲۰۱۲) با اضافات و مکمل هائی تجدید

چاپ شد. این کتاب به پانزده زبان دنیا ترجمه شده و تا کنون در ۳۵۰,۰۰۰ نسخه به چاپ رسیده است. وی کتاب دیگری در دست تهیه دارد که انتظار می رود تا دوسال دیگر منتشر شود.

در اشتراک با استوارت هال (Stuart Hall)، وی همچنین این کتاب ها را منتشر کرده است:

- «آیا پیشروی نیروی کار متوقف شده؟» (Forward March of Labour Halted?- 1981) ؛
- «سیاست تاجریسم» (Politics of Thatcherism- 1983) ؛
- «عصر نوین: تغییر چهره سیاست در دهه نود میلادی» (New Times: The Changing Face of Politics in the 1990s- 1989)
- و «نادرست» (Wrong- 1998) به شکل تک شماره ای از مجله «مارکسیسم امروز» در رد تونی بلیر و حزب کارگر نوینش.

برای اطلاعات بیشتر به تارنگاشت مارتین ژاک (<http://www.martinjacques.com/biography>) و دانشنامه آزاد ویکی پدیا (https://en.wikipedia.org/wiki/Martin_Jacques) مراجعه کنید.

iii. در دوره ای، آخرین سلسله حاکم بر چین، سلسله چینگ، برای حکومت و مردم خود هویتی فرهنگی و نه کشورگشا و متجاوز، قائل بود تا خود را از اقوام متجاوز مغول و بربر متمایز کند. آنها قلمرو خود را «ژونگگو» (Zhōngguó) می نامید که نام دیگر چین کنونی هم هست. در زبان انگلیسی این به پادشاهی میانه (Middle Kingdom) ترجمه شده و در این سخنرانی مطرح می شود. در این ترجمه مفهوم پادشاهی میانه (هویت فرهنگی) آمده است.

iv. سازمان بهداشت جهانی ملل متحد بهترین مرجع برای اطلاعات بی طرفانه بین المللی در مورد آمار موارد تأیید شده ابتلاء و مرگ در جهان بر اساس تقسیمات منطقه ئی و کشوری است. خوانندگان می توانند به این وبسایت مراجعه کنند:

داشبورد سازمان بهداشت جهانی (<https://covid19.who.int/>)

در متن، مترجم از همین آمارها، که ۱۸ فروردین ماه [حمل] (۷ April 2021) به روز شده، استفاده کرده است. آمار مربوط به ایران نشان می دهد که وضعیت میهنمان از امریکا و انگلستان (UK) هنوز بهتر است. البته از لحاظ میزان تزریق واکسین وضع ایران وخیم است. در ایران میزان ابتلا ۱,۹۶۳,۳۹۴ نفر (۲,۳۳۸ نفر در هر صد هزار جمعیت)، میزان مرگ ۶۳,۵۰۶ نفر (۷۶ نفر در هر صد هزار) و ۲۰۰,۳۵۶ دوز واکسین تزریق شده است.

v. برای اطلاع خوانندگان جست و جوگری که جویای منابع مستقیم و مستقل تری، علاوه بر رسانه های مسلط و مخالف هستند مراجعه به این منابع توصیه می شود:

شبکه جهانی تلویزیون چین (CGTN) به زبان انگلیسی و همین شبکه در امریکا (CGTN America) این شبکه به زبان های اسپانیایی و فرانسوی هم برنامه پخش می کند و در یوتوب

(<https://www.youtube.com/c/cgtn/channels>) هم قابل دسترسی است.

ضمن دیدن مجموعه مستند چهار قسمتی «وقتی غول ها می جنگند» (When Titans Clash) توصیه می شود. این مستند جنوری ۲۰۲۱ از شبکه (CNA Insider) در سنگاپور پخش شده است و به روابط چین و امریکا می پردازد.